

افغانستان از حماسه تا فاجعه

بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن

از آنجا که شناخت بیشتر و بهتر گروه‌های جهادی، حزبها و در مجموع نهضت مقاومت ملی افغانستان در دوران نبرد با کمونیست‌ها بویژه پس از اشغال افغانستان بوسیله ارتش شوروی و درگیری واقعی میان آن نیرو و مردم افغانستان می‌تواند رویدادهای بعدی را روشن‌تر سازد، بی‌مناسبت نمی‌داند نکاتی دیگر را در این باره یاد آور شود:

در بخش پیشین مقاله (اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۳۲-۱۳۱)، پس از اشاره به چگونگی پیدایش نخستین هسته‌های سازمانهای سیاسی پیش از کودتای کمونیست‌ها به معرفی عمده سازمانهای دو اتحاد اصلی یعنی اتحاد هفتگانه پیشاور در سال ۱۳۶۶ و اتحاد هشتگانه حزبها و گروههای شیعه در سال ۱۳۶۸ پرداختیم و به کوتاهی درباره چگونگی تحولات مسئله سخن گفتیم.

به ترکیب حزبها و گروههای سیاسی - جهادی افغانستان که به نهضت مقاومت شکل بخشیدند از زاویه دیگری نیز می‌توان نگریست، چرا که اساس آنها از ویژگی‌های قومی آن سرزمین مایه می‌گیرد. در این نگرش سرزمین افغانستان به سه منطقه اصلی تقسیم می‌شود که عبارتند از:

- ۱- جنوب یا منطقه پشتون‌نشین که در آغاز مبارزات ضد شوروی مرکز حزبهای سنت گرا مانند حرکت انقلاب، جماعت گیلانی و سازمان وابسته به گروه مجددی بود و از فراه در غرب آغاز می‌شد و به صورت یک قوس تا دره کُز در شمال شرق امتداد می‌یافت.
- ۲- مرکز افغانستان که محل استقرار هزاره‌های شیعه مذهب بود.
- ۳- و بالاخره شمال که فارسی‌زبانان معروف به تاجیک و ازبکها را دربرمی‌گرفت که بطور عمده با سازمان مقتدر «جمعیت اسلامی» به رهبری استاد ربانی پیوند داشتند.

این تقسیم‌بندی به آن معنی نیست که حزبهای قدرتمند این سه منطقه در منطقه‌های دیگر صاحب نیرو نبوده‌اند، چنان که در بادغیس دو گروه پشتوزبان و فارسی‌زبان تاجیک حضور

داشتند که یکی وابسته به «حرکت انقلاب» و دیگری وابسته به «جمعیت اسلامی» ربانی بود، یا اینکه پناهگاههای حزب اسلامی حکمتیار در ناحیه شمال شرقی در محل‌هایی قرار داشت که در طی قرن نوزدهم جمعی از پشتونها را به آنجا کوچ داده بودند. لازم به یادآوری است که در غرب، باوجود گروهی پشتوزبان، تاجیکهای فارسی‌زبان نیروی اصلی وابسته به «جمعیت اسلامی» را تشکیل می‌دهند. «اولیور روا» در تحلیل عمیق‌تر موقعیت و نحوه نگرش حزبهای مورد بحث به پدیده‌ای اشاره دارد که از آن باعنوان «مسئله شبکه‌ها» یا شبکه‌های همبستگی یاد می‌کند. او در این زمینه به‌وجود چهار نوع شبکه معتقد است:

«... شبکه اسلام‌گرایان، شبکه روحانیانی که از مدارس علوم دینی سنتی برخاسته‌اند، شبکه‌های قبیل‌ای و شبکه‌های صوفی. زیربنای هر یک از این شبکه‌ها با دیگر شبکه‌ها فرق دارد. با اسلامیه‌ها، در مقابل پدیده‌ای قرار داریم که بی‌شباهت به یک حزب به‌مفهوم جدید نیست. روحانیون مدارس شبکه‌ای از پیوندهای شخصی میان مدرّس و طلبه را شکل می‌دهند، که از این جهت شبیه شبکه‌های صوفی است (رابطه میان پیر و مرید). شبکه قبیل‌ای شبکه‌ایست متشکل از گروه طرفداران در یک استراتژی قدرت، که شباهتی با دو شبکه قبلی ندارد... در بازبهای سیاسی افغانستان این مفهوم شبکه... اهمیتی بنیادی دارد، به این معنا که همبستگی‌هایی می‌آفریند که مستقل از هر طرح سیاسی عمل می‌کند.»^۱ درباره ویژگی‌ها و حوزه نفوذ و گرایشهای هر یک از این شبکه‌ها که در معادلات کسب قدرت در جریانهای بعدی تأثیرگذار بوده سخن بسیار است. از جمله آنکه نیروهای اسلامگرا که بطور عمده در دو «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی» متمرکز بوده‌اند، بسته به منطقه‌های مختلف چون شمال غرب کشور، مرکز و شمال شرقی، ویژگی‌هایی دارند، چنان که تحصیل‌کردگان و باصطلاح کلی روشنفکران ناحیه شمال شرقی را بیشتر افرادی تشکیل می‌دهند که از دانشگاههای غیر مذهبی

افغانستان به شمار می‌رود. این فرقه در پاکستان طرفداران قابل توجهی دارد که «مودودی» رهبری آنها را عهده‌دار است.

«... در زمینه محلی فرقه‌های صوفی عامل اتحاد و هماهنگی اند، حتی اگر در سطح پیشاور نقشی نداشته باشند. رزمندگان گروههایی که از خانقاههای محلی برخاسته‌اند همگی عزمی راسخ دارند و انضباط را رعایت می‌کنند، زیرا به اطاعت از پیر خود عادت دارند و یکدیگر را بخوبی می‌شناسند. آنها عموماً مسن‌تر و پخته‌تر از مجاهدین معمولی هستند. گرچه فرقه‌های صوفی با اسلامگرایی میانه‌رو کاملاً کنار آمده‌اند اما با وهابیت یا اسلام‌گرایی رادیکال و بنابراین با توسعه احزابی مثل حزب اسلامی [حکمتیار] یا اتحادیه سیاف شدیداً مخالفند. فرقه‌های صوفی بطور کامل به نهضت مقاومت پیوسته‌اند زیرا در زمان رژیم ترکی - امین به شدت سرکوب شدند... گرچه فرقه‌های صوفی از لحاظ سیاسی در نوك پیکان نهضت مقاومت قرار ندارند اما در شمال کشور استوارترین شبکه نهضت را در سطح محلی به وجود آورده‌اند و از این رو می‌توان به نقش فرقه‌های صوفی در میان مسلمانان ترکستان شوروی [آسیای مرکزی] - که به هیچ وجه تفاوتی با فرق صوفی افغانستان شمالی ندارند - پی برد.»^۴

آخرین گروه شبکه‌های قبیله‌ای هستند که بیشتر به قبیله «درانی» مربوط می‌گردند و شامل چهره‌های صاحب نفوذ در رژیم سلطنتی گذشته هستند که بطور عمده شهرنشین شده‌اند. هنوز برخی از آنان در میان گروههای مختلف قبیله‌ای به سر می‌برند. از حیث دیدگاه، وابستگان این شبکه را سلطنت طلبان تشکیل می‌دهند. شرکت‌نداشتن افراد سرشناس این شبکه در نهضت مقاومت روشنگر آن است که این جریان نمی‌تواند به عنوان یک نیروی مطرح و توانمند حرفی برای مشارکت در قدرت داشته باشد، مگر آنکه عوامل تنظیم‌کننده سناریوهای مختلف، چنان‌که چندبار تاکنون حل مشکل افغانستان را در بازگشت ظاهر شاه دانسته‌اند، آن را یاری دهند. در بیشتر موارد رؤسای صاحب

بیرون آمده‌اند. از سوی دیگر، اعضای شبکه‌های این بخش گسترده که مناطقی چون پنجشیر، مزار، بغلان و غوربند را دربرمی‌گیرد، عناصری تندرو و مبارزتر به شمار می‌روند.

شبکه مولوی‌ها که در مدرسه‌های سنتی علوم دینی تربیت شده‌اند و علمای پشتوزبان آنها که در پیشاور تحصیل کرده‌اند، بیشتر حوزه عملی‌اتشان منطقه‌های ایلپاتی است. در آغاز مبارزات جهادی، شبکه‌های علما بیشتر به حزب «حرکت انقلاب» به رهبری محمدنبی پیوستند. آنها به صورت محلی بر محور مدرسه‌های دینی در مکانهای مختلف که با حضور یک مولوی بعنوان مسئول بر شاگردان خود نفوذ کامل دارد فعالیت می‌کنند. مجموعه‌ای از آنها یک جبهه از «طلاب» را تشکیل می‌دهند و تا چند سال پیش در حزبهای مختلف حضور داشتند ولی همیشه بر آن بودند که در برابر رهبران سیاسی شاخه حزب مزبور استقلال خود را حفظ کنند و برای آنکه اعتبار بیشتری بیابند دست به تشکیل «جمعیت» یا «انجمن» علما می‌زدند.

شبکه مربوط به صوفی‌ها نیز ویژگی‌های چشمگیری دارد. در افغانستان سه فرقه عمده صوفی وجود دارد که عبارتند از نقشبندیه، قادریه و چشتیه. آنچه به طرفداران این فرقه‌ها اعتبار بیشتری می‌بخشد، موضوع شخصیت «پیر» هر سلسله است در زمان زندگی او. هر قدر پیر نفوذ بیشتری بر پیرهای فرقه داشته باشد، از قدرت گسترده‌تری برخوردار خواهد بود. از رهبران نامدار صوفی‌ها می‌توان به سیداحمد گیلانی و مجددی اشاره کرد. پیربزرگ نقشبندی به نام آخوندزاده سیف‌الرحمان از چهره‌های معتبری است که نفوذش تا میمنه گسترده شده است. حزب اسلامی حکمتیار در منطقه شمال افغانستان سخت با آنها درگیر است و حتی روش آنها را خلاف اسلام می‌داند. این مورد بارز دیگری است از برخورد میان گونه‌ای از اسلامگرایی و تصوف در قرن حاضر. فرقه چشتیه در غرب افغانستان نیز از گروههای صوفی صاحب‌اعتبار

قدرت قبایل جای خود را به «مولویها»ی سنت گرا سپرده‌اند. شاید بتوان قبیله‌توانمند «احمدزایی لوگر» را يك استثنا دانست که رهبران تیره‌ها تا اندازه‌ای توانسته‌اند قدرت خود را در درون قبیله به نحوی با ملاحظات بسیار حفظ کنند. در مجموع حتی زمانی که وابستگان به این شبکه توانسته‌اند جمعی را گرد آورند، در عمل نتوانسته‌اند از کارآیی سیاسی و نظامی مؤثری برخوردار شوند. از یاد نباید برد که این شبکه سه بار در سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۸۱ و ۱۹۸۴ با زمینه‌سازیهایی مختلف بر آن شد که دست به تشکیل «جرگه» زند، جریانی سنتی که پادشاهان افغانستان پس از رسیدن به استقلال با تشکیل آن و گرفتن موافقت نخبگان قبایل بویژه پشتوزبانان به ثبیت موقعیت خود پرداختند. اما این تلاشها بی‌فایده بود زیرا اعضای این شبکه نتوانستند با نیروی اصلی نهضت مقاومت و نیروهای جنگنده و حزبهایی مطرح ارتباط برقرار کنند و به تفاهم برسند.

توان و گستره نفوذ حزبهایی عمده:

سخن درباره توان و گستره حضور حزبهایی با توجه به چگونگی بحث مربوط به شبکه‌های همبستگی، بویژه با نگاهی به افت و خیزها در طول دوران نبرد و نقش آفرینی‌های قدرتهایی همجوار و قدرتهای تأمین کننده پول و اسلحه و دیگر حمایتها بحثی است بسیار طولانی که خود نیاز به کتابی پربرگ دارد. ولی برای آن که تصویری کلی از ماجرا به دست داده باشیم، به کوتاهی هرچه تمامتر نکاتی چند درباره توانمندترین این جریانهایی، بیان می‌داریم. در آغاز درگیریها در سال ۱۹۸۰، به يك اعتبار حزب «حرکت انقلاب اسلامی» از امکان گسترده‌ی زیادی برخوردار بود زیرا شبکه مولوی‌های مدرسه‌های دینی غیردولتی که در سراسر کشور حضور داشتند از آن حمایت می‌کرد. ولی از ۱۹۸۱ اوضاع تغییر کرد و بخش عمده کمیته‌های محلی آن در مناطقی چون هرات و فاریاب و فراه به «جمعیت اسلامی» پیوستند.

حزب مزبور بخش عمده‌ای از جنوب را در اختیار داشت و در بخش‌های پشتون‌زبان شمال شرقی نیز فعال بود. بعد از آن حزب «جمعیت اسلامی» به رهبری ربانی اعتبار زیادی داشت. پایگاه‌های اصلی آن در بخش غرب به مرکزیت هرات، و بدخشان و پنجشیر در شرق بود و نفوذ چشمگیری در میان تاجیکها و فارسی‌زبانان داشت. در مرحله بعد «حزب اسلامی» حکمتیار قرار داشت که در میان پشتون‌زبانهای کوچانده شده به شمال شرق و جمعی از پشتون‌زبانهای جنوب در غزنی و هیلمند صاحب نفوذ بود. پس از این سه حزب اصلی، سازمانهای وابسته به گیلانی و مجددی مطرح بودند. «جمعیت اسلامی» جز منطقه جنوب که با شبکه‌های ایلیاتی پشتون‌زبان مشکل داشت، در بقیه نقاط توانست با میانه‌روی از نظر مذهبی نفوذ قابل ملاحظه‌ای کسب کند. تندروهای «حزب اسلامی» حکمتیار سبب جدا شدن برخی نیروها از آن و پیوستنشان به جمعیت اسلامی گردید. از سوی دیگر، گروههایی از حرکت انقلاب نیز به دلیل روش مسالمت‌جویانه زیاد آن به جانب جمعیت تمایل پیدا کردند. بخشی از «پیر»های فرقه نقشبندی در درگیریهای درونی «حرکت»، به جمعیت ابراز علاقه کردند و با پیروانشان بدان پیوستند. «جمعیت اسلامی» توانست کادر رهبری به نسبت توانایی برای هدایت بخش‌های مختلف خود سازماندهی کند. وجود فرماندهان معتبری چون احمدشاه مسعود در منطقه شمال شرقی، ذبیح‌الله در مزارشریف و بالاخره اسماعیل خان که از هرات تا میمنه را زیر نفوذ داشت، از جمله نقطه‌های قوت «جمعیت اسلامی» به شمار می‌رفت. پیروزیهای چشمگیر احمدشاه مسعود در جریان هفت حمله مختلف رژیم دست‌نشانده مارکسیستی با حمایت شوروی به پنجشیر در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ از او يك قهرمان کم‌ظنیر ساخت و توان رهبری نظامی و فرماندهی او مورد توجه دوست و دشمن قرار گرفت و جمع قابل ملاحظه‌ای از فرماندهان با نزدیک شدن به او پذیرفتند که نیروهای خود را بر اساس طرحهای او در صحنه

نبرد هدایت کنند.

افزون بر قدرت سازمان‌دهی نظامی فرماندهان معتبر، یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت «جمعیت اسلامی»، هسته‌های مقاومت جمعیت در شهرها و پایگاه‌های نیرومندش در میان شهرنشینان بود.

«جمعیت اسلامی» و رهبر آن ربّانی پس از تثبیت موقعیت خود در شمال، با شناختی که از توان و اهمیت شبکه نیروهای ایلپاتی داشتند، از حدود سال ۱۹۸۲ توجّه خود را به جنوب معطوف ساختند. ربّانی توانست در منطقه قندهار، زابل و پکتیا نیروهایی جذب کند. طرح تاکتیکی اتحاد میان ربّانی و بونس خالص را باید در همین چارچوب حضور و نفوذ در مناطق ایلپاتی جنوب مورد توجّه قرار داد.

یکی از عوامل مؤثر در کاهش توان «جمعیت اسلامی»، سیاستها و حرکتهای متضاد و یکسونگرهای «حزب اسلامی» به رهبری حکمتیار بود. این حزب که رهبران آن از توان سازماندهی زیادی برخوردار بودند، می‌خواست خود را بعنوان قدرت سیاسی و نظامی برتر مطرح کند و بویژه در مناطق فعالیت خود حاضر به قبول سازمانهای سیاسی و جهادی بیرون از حلقه خود نبود. نحوه نگرش رهبران حزب و استراتژی آن چنان بود که در مجموع هیچ‌گونه همخوانی با ساختار اجتماعی جامعه افغانستان نداشت. البته موضعگیریهای انقلابی آن فرصتهایی برای حزب در بخش‌های روستایی در میان دهقانان تهیدست فراهم آورد. یکی از عمده‌ترین عوامل توانمندی حزب را می‌توان نزدیکی آن با بخشی از پشتون‌زبانها و جلب حمایت آنها دانست. حزب با اینکه در نظر داشت شیوه سنتی روابط اجتماعی و نقش مولویها و رهبران قبایل را در هم بریزد با این حال در مواردی ناچار دست همکاری به‌سوی مولویها و خان‌ها دراز می‌کرد و از وجود آنها برای توسعه منطقه نفوذ یا تثبیت آن بهره می‌جست. «حزب اسلامی» نه تنها از درگیری مستقیم با شورویها و ارتش آنها و ایجاد پایگاههای نظامی در مراکز حسّاس برای ضربه زدن به آنها ابا داشت، که در عمل می‌کوشید بخش عمده‌ای از اسلحه

دریافتی را مخفی دارد. در حالی که احمدشاه مسعود در پنجشیر با توانمندی چهار سال در برابر شورویها به مقاومت پرداخت و هفت بار حمله آنها را با ناکامی مواجه ساخت، نیروهای «حزب اسلامی» منطقه پنجشیر را در محاصره داشتند که این امر از قدرت تحرک احمدشاه مسعود می‌کاست. حزب بارها در منطقه شمال نیروهای وابسته به «جمعیت اسلامی» را مورد حمله قرار داد. حتی در جنوب از حمله به «حرکت انقلاب» نیز روگردان نبود. حزب با هزاره‌ها نیز رویارویی داشت. در منطقه هرات که حزب اسلامی از قدرت واقعی بی‌بهره بود، برای لطمه زدن به «جمعیت اسلامی» و توان اسماعیل خان تا آنجا پیش رفت که نیروهای اندک خود را در اختیار شبه نظامیان دولتی قرار داد تا به نیروهای اسماعیل خان لطمه بزنند. رفتار و برخورد های «حزب اسلامی» سرانجام منجر به آن شد که بخش عمده‌ای از مردم رنجیدند و جمعی از نیروهایش را از دست داد. سرانجام با انشعاب «قاضی امین» معاون حکمتیار در پیشاور و پیوستن تعدادی از فرماندهان آن به «جمعیت اسلامی»، «حزب اسلامی» که می‌توانست بعنوان يك قدرت مؤثر در صحنه افغانستان در کنار «جمعیت اسلامی» نقش مؤثری در رفع بحران بازی کند، اعتبار چشمگیرش را تا اندازه زیادی از دست داد و در مراحل بعدی درگیر حادثه آفرینی‌ها و لطمه‌زدهایی گشت که سرانجام راه را برای پیروزی طالبان و سقوط کابل فراهم آورد.

بحث درباره دیگر سازمانهای سیاسی و حزبی، بویژه هزاره‌ها و شیعیان افغانستان را در شماره بعدی خواهیم گرفت.

پانویس :

۱. اولیور روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.
۲. همان، ص ۱۸۵.